گزارش «جوان» از دیدار با مادر شهید فاطمیون که کیلومترها راه برای زیارت مزار فرزندش طی کرده است

محمد را یک سال بعد از شهادتش در گلزار شهدا زیارت کردم

سر مزار محمد تنها دعایم این بود که خدا و حضرت زینب (س) از او راضی باشند

صغری خیل فرهنگ

هماهنگ کرده بودیم تا به مناسبت ولادت بانوی دو عالم حضرت زهرا(س) و روز مادر به دیدار مادر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون برویم که کیلومترها راه را از افغانستان تا ایران برای زیارت مزار فرزند شهیدش طی کرده و چند صباحی مهمان خانه دخترش شده است. وقتی خواهرزاده شهید، آدرسی که قرار بود خدمت مادر شهید برسیم را برایم ارسال کرد، اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم مسافت رسیدن به محضر مادر شهید محمد حسینی اینقدر از ما دور باشد. پیامک آدرس که رسید کمی بعد خواهرزاده شهید در پیامی دیگر از ما خواست به خودمان زحمت ندهیم و این مسافت طولانی را در این هوای سرد و برفی به خاطر مصاحبه طی نکنیم، اما سختی این راه هرگز به رنج و محنت سفری نمی‌رسد که شهید محمد حسینی برای مدافع حرم شدن از افغانستان تا ایران و بعد سوریه و شهادت طی کرد. آمد تا مدافع حریم عمه سادات شود و غیرتش اجازه نداد تا تکفیر به حریم یعسوب دین عقیله بنی‌هاشم تعدی کند. گفت‌وگوی ما را با حمیده حسینی مادر شهید و خواهر شهید که در نبود مادر در ایران برای محمد مادری کرده و بارها ساک سفرش را تجهیز و با سلام و صلوات راهی‌اش کرده بود را پیش رو دارید. این گفت‌وگو تقدیم می‌شود به ساحت همه مادران شهدایی که در مکتب بی‌بی دو عالم حضرت زهرا(س) با شیره جانشان عشق به خدا و جهاد در راه او را به فرزندانشان آموختند.

ماهدشت - البرز

راهی استان البرز می شویم و خودمان را به جاده ماهدشت می‌رسانیم. آدرس کمی دورتر از شهر و در جاده‌های فرعی قرار دارد. دوری راه بهانه‌ای می‌شود تا در مسیر به مادری فکر کنم که بُعد مسافت را به جان خریده تا هراز گاهی به دیدار فرزندش در گلزار شهدای اصفهان برود. فرزندی که در سال ۱۳۹۳ و تنها به نیت حضور در سوریه و دفاع از حرم خاک کشورش را ترک کرد و به ایران آمد.

پیدا کردن آدرس کمی مشکل می‌شود چون کسی در مسیر خانه شهید نبود که راهنمایی‌مان کند و سرمای هوا هم به این سختی می‌افزود. کمی بعد دیدن خانمی چادری از دور که گویی منتظرمان بود نشان می‌دهد که به آدرس مورد نظر نزدیک شده‌ایم. تا به حضورشان می‌رسم گله می‌کند که چرا این همه راه را برای دیدارشان در این هوا طی کرده‌ام. می‌گویم این سختی که در برابر صبر شما قدری ندارد. اما او باز هم حرفش را تکرار می‌کند که «ما راضی به زحمت نبودیم.» این از بزرگ منشی خانواده شهید مدافع حرم است. نسبتش با شهید را می‌پرسم، می‌گوید خواهر شهید است. با هم به خانه‌ای کوچک و جمع و جور می‌رویم که آنجا مادری قدخمیده منتظرمان است. دستان مادر شهید را می‌گیرم، دستانی فرتوت و چروکیده دارد که خبر از گذشته‌ای پر زحمت می‌دهد. از مادر می‌خواهم خودش را معرفی کند، اما لهجه غلیظی دارد. از خواهر شهید می‌خواهم مترجم‌مان باشد. مادر شهید خودش را حمیده حسینی معرفی می‌کند و می‌گوید: «حدود ۷۰ سال سن دارم و اهل و ساکن افغانستان هستم. چهار پسر و پنج دختر دارم که یکی از پسرهایم در دفاع از حرم شهید شد. دو دختر و یک پسرم در ایران هستند و باقی بچه‌ها در افغانستان زندگی می‌کنند. من یک سال بعد از شهادت محمد به ایران آمدم و مهمان خانه دخترم شدم.»

از مادر شهید می‌پرسم چه شد که محمد از افغانستان بار سفر بست و راهی ایران شد؟ مادر دستی بر چشمان پر اشکش می‌کشد و می‌گوید: «ما در افغانستان زمین کشاورزی داریم و دامداری می‌کنیم. الحمدلله اوضاع کار و درآمدمان خوب است. محمد کلاس نهم بود؛ اهل درس و کار و کمک به خانواده. به مکتبخانه هم می‌رفت و زیر نظر اساتید روحانی علوم دینی را یاد گرفته بود. مشغول کار و زندگی‌اش بود که خبر حضور ابوحامد از بستگان دورمان را در سوریه شنید. کمی بعد هم با خبر شدیم که «رمضان کریمی» از دوستان محمد شهید شده است. این اخبار باعث شد در سال ۱۳۹۳ محمد به ایران بیاید. محمد وقتی خبر شهادت رمضان را شنید گفت: «خوش به حال رمضان کریمی که شهید شد. من هم می‌روم.» من و پدرش حرف محمد را جدی نمی‌گرفتیم و با خودمان می‌گفتیم حالا یک حرفی زده است! سوریه کجا و اینجا کجا؟! اما گویا محمد عزمش را برای جهاد جزم کرده و قضیه جدی‌تر از آن بود که ما فکرش را می‌کردیم. محمد اواخر مهر ماه سال ۱۳۹۳ راهی ایران شد و من به این فکر می‌کردم که برای کار به ایران رفته است. هرگز گمان نمی‌کردم این خداحافظی‌ام با محمد و بدرقه‌اش آخرین دیدار مادر و فرزند خواهد شد.»

علقه‌های خواهرانه

> زمان تولد محمد، من در ایران زندگی می‌کردم و محمد بعد از مهاجرت ما به دنیا آمده بود، برای همین در مسیر مدام به خودم می‌گفتم من و محمد بعد از ۱۹سال برای اولین بار است که همدیگر را می‌بینیم، بعید است علاقه‌ای به من که خواهرش هستم داشته باشد و محبتی بین ما شکل بگیرد. کمی بعد که محمد را دیدم، همه تصوراتم اشتباه از آب در آمد

خواهر شهید چند ماهی را در ایران میزبان برادرش محمد بود؛ خواهری که رسم مادری را برای محمد به خوبی بجا آورد تا برادرش نبود مادر را حس نکند. خواهر شهید زینب گونه همصحبت ما می‌شود و می‌گوید: «وقتی شنیدم محمد می‌خواهد به ایران بیاید همراه با دخترم که اینجا حضور دارد به استقبال محمد رفتیم. زمان تولد محمد، من در ایران زندگی می‌کردم و محمد بعد از مهاجرت ما به دنیا آمده بود، برای همین در مسیر مدام به خودم می‌گفتم من و محمد بعد از ۱۹ سال برای اولین بار است که همدیگر را می‌بینیم، بعید است علاقه‌ای به من که خواهرش هستم داشته باشد و محبتی بین ما شکل بگیرد. کمی بعد که محمد را دیدم، همه تصوراتم اشتباه از آب در آمد. محمد چنان من را در آغوش گرفت و با من صحبت کرد و من را مورد محبت و تفقد قرار داد که گویا سال‌هاست در کنار من و در یک خانه زندگی کرده‌ایم. یاد آن روز بخیر. اواخر مهر ماه سال ۱۳۹۳ بود. در مسیر کنارش نشستم و با محمد صحبت کردم. به او گفتم محمدجان ان‌شاءالله اینجا کار خوبی پیدا خواهی کرد و مشغول خواهی شد. رو به من کرد و گفت من برای کار به ایران نیامده‌ام. آمده‌ام تا به سوریه بروم. من در کابل کار و زندگی داشتم.»

خواهر شهید به سختی بغض‌هایش را پنهان می‌کند و از مدافع حرم شدن محمد می‌گوید: «چند روز بعد از حضورش پیگیر کارهایش شد. برادر دیگرم با من تماس می‌گرفت که مانع تصمیم محمد شوم، اما محمد به جد پیگیر کارهای اعزامش بود. هرچه به او می‌گفتم برو سر کار و خودت را مشغول کن می‌گفت من برای کسب درآمد و پول به اینجا نیامدم. هیچ اطلاعاتی هم به من نمی‌داد. نمی‌دانستم کجا آموزش دیده و... تا اینکه یک بار آمدم خانه و دیدم روی یک برگه کاغذ برایم نوشته است: «من رفتم سوریه». هنگام پرواز هم با دخترم تماس گرفته و گفته بود: «من دارم به سوریه می‌روم». این تنها جملاتی بود که محمد از اعزام و جهادش به ما گفت.

مشهد و رضایت مادر

خواهر شهید دست‌هایش را به هم گره می‌کند تا مسلط‌تر به سؤالاتم پاسخ دهد. او که در این مدت کوتاه دیدار با برادر انسی عجیب با محمد پیدا کرده بود هر لحظه در تب و تاب شنیدن خبر و نشانی از برادرش است تا از اوضاع او مطلع شود. می‌گوید: «محمد به سوریه رفت و از آنجا با من تماس گرفت. من هم به خاطر مسائل امنیتی فقط حال خودش و همرزمانش را جویا می‌شدم و او هم می‌گفت همه چیز خوب و اوضاع آرام است. محمد بعد از سه ماه حضور در منطقه برای اولین بار به مرخصی آمد. آمدن محمد همزمان با برپایی مراسم اربعین و بازگشایی مرزها بود. محمد برای زیارت کربلا راهی عراق شد. بعد از کربلا به مشهد رفت و از حرم امام‌رضا (ع) با مادرم تماس گرفت و از مادر برای دومین اعزامش به سوریه اجازه گرفت.» تا همکلامی‌مان به اینجا می‌رسد مادر شهید با همان لهجه افغانستانی می‌گوید: «آری با من تماس گرفت و گفت من را حلال کن و راضی باش که بروم. من هم رضایت دادم و گفتم برو به فدای بی‌بی زینب (س).»

تکلیف جهاد

خواهر شهید در ادامه می‌گوید: «محمد بعد از زیارت مشهد به قم و شاه عبدالعظیم هم رفت و بعد به خانه برگشت. در مدتی که در مرخصی بود با دخترم و پسرهایم از اوضاع و احوال منطقه و جبهه صحبت می‌کرد. آن زمان دو شهر شیعه‌نشین «نبل و الزهرا» در محاصره تکفیری‌ها بود. محمد در میان صحبت‌هایش آرزوی آزادی آنجا را داشت.

یک روز که من و محمد در خانه بودیم کنارش نشستم و گفتم محمدجان جهاد اگر تکلیف هم بود تو برای یک بار هم که شده تکلیفت را انجام دادی، دیگر نرو! محمد گفت خواهرجان من می‌روم. مردان و زنان نبل و الزهرا هر لحظه انتظار می‌کشند که مسلمانی پیدا شود و آنها را از محاصره نجات دهد. دعا کن دست اشقیا و تروریست‌های داعشی به آنها نرسد. چطور می‌توانم نسبت به این وضعیت بی‌تفاوت باشم، فرماندهان من همگی خانه و خانواده‌هایشان را به دست تقدیر سپرده و در منطقه حضور دارند. تو می‌خواهی اینها را نادیده بگیرم و اینجا بمانم؟ محمد تصمیمش را گرفته بود. برادرم یک ماه در مرخصی بود تا برای بار دوم اعزام شد.»

دل کندن از برادر مدافع حرم

مصاحبه‌مان که به اعزام آخر و بدرقه شهید می‌رسد خواهر تاب نمی‌آورد و اشک‌هایش امان صحبت کردن نمی‌دهد و می‌گوید: «من همه وسایلش را آماده کردم و ساکش را بستم. محمد وقتی حال و احوال من و اضطرابم را دید، رو به من کرد و گفت خواهرجان من که در خط مقدم نیستم. من در دمشق و در پشتیبانی جبهه فعالیت می‌کنم. فردای همان روز محمد آماده رفتن شد. لحظه خداحافظی رسید. دل کندن من از برادری که شاید جمعاً او را یک ماه هم ندیده بودم سخت و جانکاه بود. در این مدت کوتاه من مادر دوم محمد شده بودم. با هر قدمی که محمد بر می‌داشت و از من دور می‌شد، جدایی سخت‌تر می‌شد. محمد مدام به عقب بر می‌گشت و من را نگاه می‌کرد، دستی تکان می‌داد و باز راهش را از سر می‌گرفت. من اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم که این وداع آخرمان باشد. محمد را هر طور بود راهی کردم و دل از برادری که آمده بود تا مدافع حرم حضرت زینب(س) بشود کندم.»

۶ بهمن ماه ۹۳

به شهادت محمد می‌رسیم و همه نگرانی‌ام این می‌شود که خواهر شهید با همه این دلبستگی خواهرانه‌اش چطور می‌تواند راوی لحظات شهادت محمد شود. خواهری که در نبود مادر برای برادرش مادری کرد و بعد از شهادت مدافع حرم خانه‌اش روزهای سختی برایش رقم خورد. خواهر شهید درحالی که چادرش را محکم‌تر به دست می‌گیرد، از لحظه شهادت برادرش می‌گوید: «محمد تیربارچی بود. برادرم ۲۰ روز بعد از رفتنش در ۶ بهمن ماه سال ۱۳۹۳ به شهادت رسید. همرزمانش نحوه شهادتش را برایمان اینگونه روایت کردند که محمد در حال تیراندازی روی تانک با اصابت ترکش از پشت سر به شدت مجروح و به بیمارستان منتقل می‌شود که در نهایت به آرزویش که شهادت در راه خدا بود می‌رسد. البته من ۲۰ روز بعد از شهادت محمد متوجه شهادتش شدم.»

> محمد به جد پیگیر کارهای اعزامش بود. هرچه به او می‌گفتم برو سر کار و خودت را مشغول کن می‌گفت من برای کسب درآمد و پول به اینجا نیامدم. هیچ اطلاعاتی هم به من نمی‌داد. نمی‌دانستم کجا آموزش دیده و... تا اینکه یک بار آمدم خانه و دیدم روی یک برگه کاغذ برایم نوشته است: «من رفتم سوریه»

خبر شهادت

چند روز بعد از شهادت محمد با خانه ما تماس گرفتند. پسرم رضا گوشی را برداشته بود که به او می‌گویند محمد حسینی با شما چه نسبتی دارد؟ ایشان مجروح و در بیمارستان بستری است. خودتان را به بیمارستان برسانید. پسرم بدون اینکه ما را در جریان قرار دهد به بیمارستان می‌رود. در بیمارستان به او می‌گویند محمد شهید شده است و پیکر برادرم را به او نشان می‌دهند. وقتی رضا به خانه می‌آید به ما چیزی نمی‌گوید. چند روزی به همین ترتیب می‌گذرد. من متوجه گریه‌های مخفیانه پسر و دخترم می‌شوم. وقتی علت را از آنها می‌پرسیدم طفره می‌رفتند و چیز دیگری را بهانه می‌کردند. پچ پچ کردن‌هایشان من را بیشتر نگران و مضطرب می‌کرد اما حرفی به من نمی‌زدند. یک بار به صورت اتفاقی وارد اتاق پسرم شدم دیدم رضا عکس‌های برادرم محمد را می‌بیند و گریه می‌کند. باز هم خبر شهادت محمد را به من نمی‌دهد و حرفی به من نمی‌زند. روز بعد مشغول کار خانه بودم که دیدم بستگان و فامیل‌هایم به خانه ما آمدند و کمی بعد آنها خبر شهادت برادرم را به من دادند. بعد از مدتی پیکرش را برایمان آوردند. برادرم که در اصفهان زندگی می‌کند با من تماس گرفت و گفت اگر اجازه بدهی من پیکر محمد را در گلزار شهدای اصفهان تدفین کنم. من هم پذیرفتم و پیکر محمد بعد از تشییع و تدفین مهمان همرزمان شهیدش در گلزار شهدای دروازه شیراز اصفهان شد.»

رضایت حضرت زینب (س)

مادر شهید که حالا خودش هم سر ذوق آمده و می‌خواهد بیشتر با ما صحبت کند، می‌گوید: «من در افغانستان بودم و روز تدفین و خاکسپاری محمد متوجه شهادتش شدم. ابتدا دختر و پسرم که در کابل بودند خبر شهادت را شنیده بودند و بعد به واسطه ریش سفید محله‌مان با من درمیان گذاشتند. وقتی به من گفتند محمد شهید شده است گفتم خدا را شکر که محمد در این مسیر به شهادت رسید. محمد صراطی را انتخاب کرد که به شهادت ختم شد و با شهادت به دیدار خدا رفت. دیدار من و محمد یک سال بعد از شهادتش در گلزار شهدای اصفهان رقم خورد. سر مزار محمد تنها دعایم این بود که خدا و حضرت زینب (س) از او راضی باشند. اما در این مدت حرف‌ها و طعنه‌های زیادی در مورد چرایی حضور پسرم شنیدیم. حرف‌هایی که دلمان را به درد آورد. خیلی‌ها که قبل از اعزام دوم محمد به دیدارش آمده بودند به او می‌گفتند محمدجان شما خودت پدر و مادر پیرت را در افغانستان رها کرده‌ای و می‌خواهی به یک کشور عربی بروی تا از آنها دفاع کنی؟ این جهاد تو جهاد نیست. اصلاً پدر و مادرت راضی هستند؟ دیگری می‌گفت چرا باید تو بروی؟ کس دیگری می‌گفت چقدر پول می‌گیری؟ اما محمد همه این حرف‌ها را با یک لبخند پاسخ می‌داد که اگر قرار باشد من پدر و مادر پیرم را بهانه کنم، دیگری زن و فرزندش را پس چه کسی باید از حریم آل الله دفاع کند؟! بعد از شهادت هم می‌گفتند که چرا اجازه دادید برود اما مدافع حرم شدن انتخاب خود محمد بود. از این حرف‌ها نه تنها خانواده ما بلکه بسیاری از خانواده شهدا شنیده‌اند.»

سفر کربلا

مادر شهید در انتهای همکلامی از شاخصه‌های اخلاقی آخرین فرزند خانواده‌اش شهید محمد حسینی و آرزوی او می‌گوید: «از برجسته‌ترین خصوصیات اخلاقی محمدم، مهربانی و خوش اخلاقی‌اش بود. احترام زیادی برای من و پدرش قائل بود. بسیار هم شوخ طبع بود. در رزم هم شجاع بود و رشادت زیادی از خود نشان می‌داد. محمد ارادت زیادی به اهل بیت(ع) داشت و تنها آرزویش این بود که من و پدرش را به کربلا ببرد که امیدوارم این خواسته‌اش محقق شود.» همیشه دل کندن از خانواده شهید در انتهای مصاحبه بعد از همکلامی و آشنایی با سیره و زندگی شهید کار را کمی برایمان سخت می‌کند. به امید دعای مادرانه‌اش در روز مادر از ساحت این مادر و خانواده شهید خداحافظی می‌کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۶۷

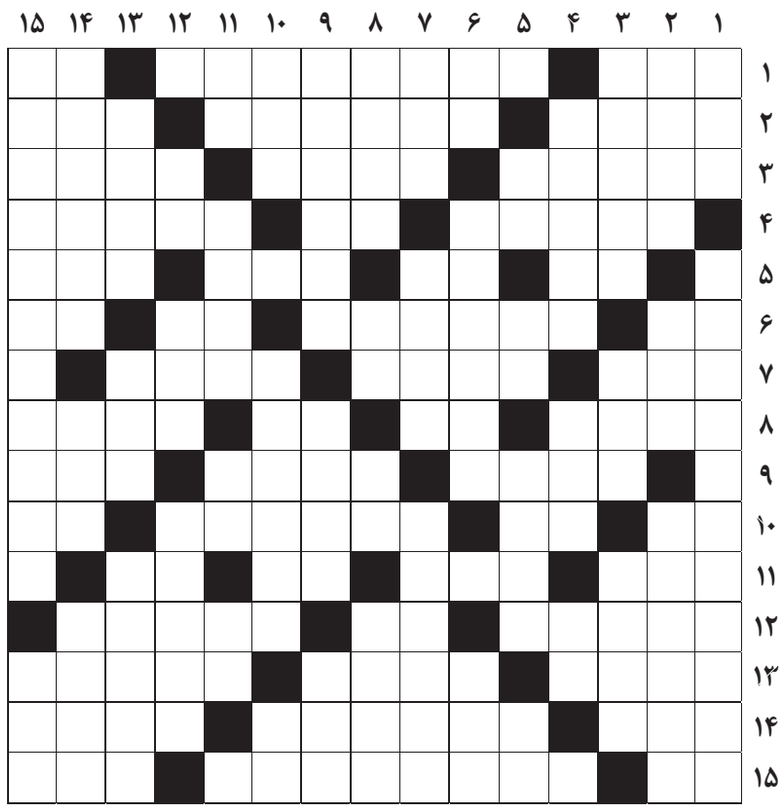

از راست به چپ

■ ۱- شتر بارکش- پایتخت ایسلند- نوعی کشتی ■ ۲- نزدیک- کوه فرهاد- از ملزومات توسعه اقتصادی ■ ۳- سدی بر روی نیل- نوعی ناهنجاری کوروموزومی- اسامی ■ ۴- آشیانه پرنده- یزدان- پس داده شده ■ ۵- رمق آخر- از خواهران نویسنده انگلیسی- قیم- منقار پرنده ■ ۶- آغوش- پایتخت امپراتوری روم شرقی- حمار- با ■ ۷- برف آذری- مطالعه سریع- رکنی از ارکان نماز ■ ۸- دستاویز ساختن- او- عدد رمزی- خیانت و کلک ■ ۹- گاز تبلیغاتی- زمینی که در آن زراعت نکنند- صومعه ■ ۱۰- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- خدای خورشید مصریان- قوه و باتری- حرص و طمع ■ ۱۱- جوانمرد- آموختنی از معلم- عضوی در صورت- نوعی شیرینی ■ ۱۲- شهر رصدخانه- آتش روستایی- یکتا ■ ۱۳- درختزار- دیوار و مانع- حد نصاب ورزشی ■ ۱۴- دستور- فرمانی نظامی- سازمان حمل و نقل هوایی ■ ۱۵- به دنیاآوردن- دلتنگی به سبب دوری از وطن- مطیع و فرمانبر

از بالا به پایین

■ ۱- دیدار- یکی از شش تخلف رانندگی که نه تنها جان راننده بلکه جان سرنشینان خودرو را هم به خطر می‌اندازد ■ ۲- پل راه آهن شمال- نسخه تدوین نشده فیلم- کاتالوگ ■ ۳- از سیارات- خاخام- مخترع دوربین عکاسی ■ ۴- دوست ناهل- پرده چشم- زنجیر ■ ۵- جدید- دریا- سرخرمن آن در قدیم معروف بود- انس ■ ۶- تیر پیکاندار- شهری در استان فارس- زندان ■ ۷- حیله- سرباز نیروی دریایی- شروع ورزشی ■ ۸- سمت چپ- جنس به ظاهر قوی- ریشه- دلباخته ■ ۹- وسیله شرکت واحد- سیم ضخیم- زباندار بی زبان ■ ۱۰- پول دو کره- پی جویی- از لوازم آرایش بانوان ■ ۱۱- پول ژاپن- از گیاهان دارویی- تکرار حرفی- از بیماری های پوستی ■ ۱۲- برگ برنده- امتحان- بی احترامی ■ ۱۳- روییدن- قوم هود پیامبر- نقاش بنام فرانسوی خالق تابلوی ناهار قایقرانان ■ ۱۴- سحرخیز باش تا ... شوی- تزویر- از تیم‌های علی دایی در فوتبال آلمان ■ ۱۵- از وزارتخانه‌ها- حیوان اهلی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲		۶		۸	۳		
	۷		۹					۲
	۶	۹				۴		
۵								
						۶	۸	
			۷	۳	۲			
						۸	۱	
۴	۱	۲						
				۵	۴			

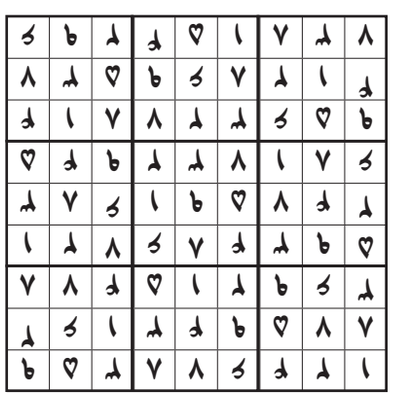

جدول کلمات متقاطع
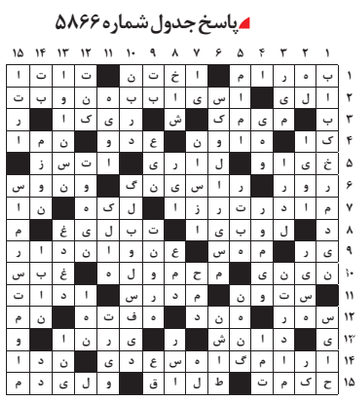
پاسخ جدول شماره ۵۸۶۶